

جریان ملاقات و کلای پیر لاوال با ژنرال دوگل و نتیجه تصمیمات متخذه

بعد از ظهر روز ۱۲ اکتبر ژنرال دوگل و کلای لاوال را میپذیرد، در این جلسه علاوه بر دونفر و کلای نامبرده آقای ژافر وکیل دیگر لاوال هم حضور دارد. در اثنا یک وکلای مدافع با انتظار ملاقات ژنرال بوده اند Patin مدیر کل امور جزائی که مسئول کمیسیون عفو نیز میباشد پرونده لاوال را بنزد رئیس حکومت موقت فرانسه میبرد. بارادوک مینویسد ما وارد دفتر کار ژنرال دوگل شدیم و او ایستاده در نزدیک درمارا پذیرفته و بدون اینکه کلامی فیما بین ردوبدل شود در جای خود جلوس میکند و ما نیز بی آنکه تعارفی بشنویم در صندوقهای راحتی مقابل او مینشینیم.

آلبرت نود در نوشتههای خود توضیح میدهد که ژنرال ظاهراً خسته و غمگین بنظر میرسد و بر خورد اولیه ما صورت خوشی نداشت و من در عین یأس و ناامیدی که از چشمان باقی دوخته دوگل اندیشه مرموز او را میخواندم لب به سخن گشودم.

بنا به اظهار یکی از روزنامه نویسان مدت مذاکره و کلای لاوال با ژنرال دوگل بیش از ۷ دقیقه بطول نیانجامیده است.

ابتدا آقای نود جریان مذاکرات جلسات دادرسی را تشریح و توضیح میدهد که « موقعیت مناسبی است تا موضوع اتهام همکاری با آلمان مورد رسیدگی قرار گیرد، و مسئولین مهم مجازات شوند، زیرا با تجدید محاکمه کامل لاوال کسانی که بیگناه هستند از اتهامات منتسبه میرا خواهند شد.»

در این ضمن ژنرال سیکاری را آتش میزند و در خاتمه بیانات آقای بارادوک در اطراف بازپرسی ناقص توضیحاتی ایراد میکند. پس از مذاکرات چند دقیقه ای که بسر دی برگزار میشود ژنرال دوگل اظهار میدارد:

« آقایان آیا مطلب دیگری برای گفتن ندارید؟ »

«Vous N, avez plus rien A dire, Messieurs?»

و چون جواب منفی میشوند از جای برمیخیزد و بعنوان خداحافظی با آنان دست میدهد. بعد از آنکه وکلای لاوال دفتر دو کل را ترك مینمایند با انتظار آقای پتن مدیر کل عفو و بخشودگی باقی میمانند و وی بعد از نیمساعت با نان ملحق و متذکر میگردد که ژنرال دوگل تصمیم گرفته است راجع بامکان تجدید دادرسی لاوال با آقای Teitgent وزیر دادگستری خود مشاوری و تبادل نظر کند و چون آقای وزیر برای مبارزات انتخاباتی به «رن» مسافرت کرده بنابراین وی فردا با هواپیما بملاقات نامبرده میرود.

وکلای لاوال بعداً اطلاع حاصل میکنند که ژنرال دوگل قبل از ملاقات با آنها مصاحبه مطبوعاتی داشته و صریحاً به خبرنگاران اعلام کرده است که محاکمه لاوال مورد تجدید نظر قرار نخواهد گرفت.

در عین حال ژنرال دوگل نامه‌ای بمضمون زیر بوزیر دادگستری خود مینویسد:

«در خصوص محاکمه لاوال باید ترتیب لازم داده شود و نظر بآنکه مشارالیه درخواست عفو نکرده بنابراین مسئله‌ایکه ضرورت دارد روشن گردد عبارت از اینست که آیا مقتضی میباشد که محاکمه او تجدید شود یا نه؟ اگر جواب مثبت است قطعاً موضوع محتاج به صدور فرمان خواهد بود و گرنه لازمست اجرای عدالت تعقیب گردد. از طرفی آقای Parodi که واسطه فیما بین است از اظهار عقیده خودداری میکند در اینصورت من منتظر هستم که بلا درنگ نظر خود را اعلام دارید».

وکلای لاوال بعد از این ملاقات بیحاصل بمنزل دختر لاوال میروند و باتفاق او راهی خانه آقای موریاک میشوند که با وزیر دادگستری سوابق دوستی صمیمانه دارد.

آقای موریاک که بتازگی از مسافرت بروکسل مراجعت نموده نامبردگان رامیپذیرد و بر اثر خواهش و اصرار مراجعین نامه‌ای بدین شرح با آقای وزیر دادگستری مرقوم میدارد:

باعرض معذرت بنابخواهش دختر لاوال و وکلای مدافع وی که یقین دارند نقض حکم صادره در اختیار شما است این نامه را مینویسد بدیهی است این بعهده من نیست که گزارشی تقدیم کنم چونکه خود شما قاضی و حقوقدان هستید و بهتر (مستحضرید) که چگونه باید از اجرای حکم اعدام جلوگیری نماید.

اما من بطور ساده میگویم که اگر بجای شما بودم بدون يك لحظه تردید تصمیم میگیرم که در برابر بیگانگان محاکمه لاوال بوضوح و آزادی کامل از مجرای صحیح عدالت مورد قضاوت قرار گیرد. من شکی ندارم که در این ساعت سخت و دشوار شما احتیاجی باندروز و نصیحت ندارید چه در این اوقات بخوبی حواستان جمع است و از خداوند خواهانم که با الهام خویش آن دوست عزیز را هدایت فرماید.

نامه نویسنده شهیر فرانسوی باین عبارات خاتمه می‌یابد :

خواهشمند است ازچنین جسارت عظیمی که مرتکب شده معاف نموده و احترامات عمیق مرا بپذیرید . هردونامه ژنرال دوگل و فرانسوا موریاک بوسیله پیک مخصوص برای آقای Teitgent ارسال میشود و اوبلافاصله به دوگل چنین پاسخ میدهد : « باوصول پیام و نامه شما بی نهایت متأسفم که پاریس را بمدت ۴۸ ساعت ترك نموده ام تصورمینمایم که شما تا روز دوشنبه آینده (۱۵ اکتبر ۱۹۴۵ در دست روزیکه لاوال اعدام شده . مترجم) دمورد پیرلاوال تصمیمی اتخاذ نخواهید فرمود تا گزارش آنرا تقدیم دارم ، درعین حال برآستی و درستی معتقدم که اولاً اتفاقاتیکه در جریان دادرسی لاوال بوقوع پیوست هرچند بصورت ظاهر تأسف آور است ولی محرك این ماجرا شخص نامبرده میباشد که با علم براینکه شایسته مجازات بوده ، کوشش نموده تا بهرطریقی که میسر است کاردادرسی خودرا بمهده تأخیر و تعویق بیندازد ، ثانیاً ادامه محاکمه فیایی متهم بر موازین پیش‌بینی شده در قانون است ، ثالثاً درحقیقت امرحکم صادره از هرجهت قابل توجیه است . رابعاً نتیجه گرفته میشود که چنین حکم محکومیتی باید اجراشود .

آقای تیت ژان اضافه نموده :

« صحیح است بزعم بیگانگان که بطواهر امر حساسیت دارند بعضی از اعضاء هیئت منصفه ما مرتکب اشتباهاتی شده اند و این امرسبب گردیده تا آنان از صدور حکم اعدام انتقاد نمایند ولی بمقیده من این واقعت به تنهایی وسیله ای نخواهد بود که اذاجرای حکمی که جنبه مختومه دارد خودداری شود .

معذالك اگر معتقد هستید که ضرورت دارد تقصیرات لاوال تصریحاً روشن شود و مجازاتی که شایسته اوست درحقیقت اجرا گردد روش کادیکی از دوطریق زیر است :

- ۱ - صدور حکم عفو با اعلام بمدارك و اسناد جرم .
- ۲ - احاله پرونده اتهامی بمحکمه عالی دیگر .

نامه آقای وزیر دادگستری بزرنال دوگل بااین عبارات خاتمه مییابد :

« من تا ظهر دوشنبه ۱۵ اکتبر ۱۹۴۵ برای اخذ تصمیم در دفتر کارتان شرفیاب خواهم شد و تصور مینمایم امکان داشته باشد که اجرای حکم اعدام تا روز سه شنبه بتعویق بیفتد ، خواهشمند است احترامات فائمه مرا بپذیرید » .

آقای (نود) وکیل پیرلاوال در کتاب معروف خود تحت عنوان « Les défendres tous » که درژانویه ۱۹۷۵ منتشر گردیده است ضمن نقل نامه ژنرال دوگل و پاسخ آقای تیت ژان نتیجه گیری کرده است که مسبب و عامل اجرای حکم اعدام لاوال وزیر موصوف بوده ، چه نامبرده میتواند ژنرال دوگل را متقاعد سازد که دستوردهد محاکمه نخست وزیر

زمان جنگ فرانسه را بوضع آبرومندانهای تجدید نماید ولی متأسفانه از انجام این امر امتناع ورزیده است .

در روز دوشنبه ۱۳ - اکتبر ۱۹۴۵ تمام گفتگوها در اطراف حکم اعدام دورمیزند و بارادوک ساعت ۲ بعدازظهر بملاقات پیرلاوال میرود ، بهنگام ورود بمحوطه زندان لاوال را مشغول صحبت با یکی از مستحفظین میبیند که با هم راجع بمحصول سیبزمینی گفتگو میکنند و ابدأ تأثر خاطری در لاوال مشاهده نمینماید و با آرامش عظیم و آسایش کامل او روبرو میشود .

بارادوک نقل مینماید که انمشاهده لباس مخصوص محکومین بجس بااعمال شاقه که از چهار روز قبل درباره لاوال مجری داشتهاند کاملاً آشنا شده ولی پیش خود خیال میکند که ماجری مربوط بعصر دیگری است .

در این وضع لاوال قیافه مغمومی بخود میگیرد و برای بارادوک از شخصیتی اسپانیولی بنام Villandrando که در قرن ۱۵ در Chateldon (محل مسکونی لاوال) میزیسته و از مقامی کوچک بدرجات عالی رسیده و سپس راه انحطاط را پیموده است سخن بمیان میآورد و توضیح میدهد که نه ترقیات آن شخص بپایه ترقیات او میرسیده و نه نحوه سقوطش بگونهای بوده است که اینک وی بدان دچار گردیده است .

ناگهان لاوال بفکر میرود و بوکیلیش میگوید :

«میخواستم از شما چیزی بیروم : آیا حکم اعدام در روز یکشنبه (۱۴ اکتبر ۱۹۴۵) اجرامیشود - Ce est - Je voulais vous demander quelque chose : est - qu'on exécute le dimanche ؟» و چون از بارادوک پاسخ منفی میشوند جواب میدهد بنابراین قضیه بروز دوشنبه موکول میگردد .

در صبح روز یکشنبه ۱۴ - اکتبر ۱۹۴۵ بارادوک باین اندیشه که آقای Mgr. Chevrot کشیش معروف در ژنرال دوگل نفوذ کلام دارد بمعیت دختر لاوال بوی مراجعه و از او استمداد میطلبند و نامبرده بی ریا قلم بدست میگیرد و نامه‌ای باین مضمون به مادموازل Mirabelle سکرتر ژنرال دوگل مینویسد :

«مادموازل عزیز

من از شما خواهش میکنم که مادام شامبرن را بپذیرید و برای ملاقات و تبادل نظر ایشان با ژنرال دوگل کمال جدیت را بکاربرید .

مسلماً شما نمیتوانید فکر کنید که محاکمه پیرلاوال بصورت یک کمیدی واقعی انجام شده و باید بطور جدی تجدید گردد .

اگر شما کمی ژنرال دوگل را دوست میدارید باید مانع وی بشوید که از احقاق حق

اشخاص در مراجع صالحه استنکاف ورزد و بر چنین امری صحه بگذارد (مطابق قانون فرانسه استنکاف از احقاق حق جرم تلقی میشود . مترجم)

قبلاً از اقداماتیکه برای ملاقات مادام شامیرن با ژنرال معمول میدارید تشکر مینمایم و در صورت عدم امکان تقاضا دارم فی الفور شخصاً ماجری را با اطلاع دو گل برسانید .

بارادوک در همانروز ۱۴ اکتبر قبل از نهار در زندان بسراخ لاوال میرود و مشاهده مینماید که وی مشغول خواندن و مرتب کردن کاغذها و مدارک خود میباشد و سه پاکت باو میدهد و میگوید یکی برای شما و دو پاکت دیگر برای نود و ژافر میباشد وهم اکنون میتوانید بخوانید .

اینها جز نامه خدا حافظی چیز دیگری نیست و بارادوک هر سه پاکت را در جیب خود میگذارد ولی لاوال با ابراز شگفتی اظهار میدارد « آیا شما مایل بخواندن آنها نیستید؟ » سپس لیخندی میزند و با صدائیکه بگریه نزدیک است تأکید میکند : خوب آن را بخوانید . متن نامه از اینقرار است : چون کافی نیست که مانع صحبت کردن من بشوند لذا لازم دانسته اند که از نوشتن من نیز جلوگیری کنند .

اینک که در زندان مفلوم دیگر چرا برای معدوم ساختن این چنین عجله بکار میبرند . باین وجود هیچ امری مانع ملت فرانسه نخواهد شد تا بحقیقت پی ببرد که چگونه خواسته اند مسائلی را از وی مخفی سازند .

من هیچگونه ترسی از گفتگوی در جلسه علنی نداشته و خود تقاضا کرده بودم که بطور رسمی محاکمه ام انجام پذیرد تا ملت فرانسه بتواند از موضوع اتهام و پاسخهایم اطلاع یابد ولی متأسفانه آنرا نپذیرفته اند در اینصورت آنها عالماً خواسته اند که حقایق را مانند زمانیکه کشور آزاد نبوده است پنهان دارند .

من مطلقاً بیمناک نبوده و از هر گونه محافظه کاری روی گردانم تا آنجا که موفق شده ام افسانه ها و داستانهای زیان بخش را یکی بعد از دیگری بدور افکنم !

دشمنانم خواسته اند با دروغ مفلوم سازند و مرا در این مرحله بصورت شخصیتی حقه باز عوضی جازده اند تا مورد تنفر مردم قرار گیرم ، بهمین جهت است که آنان بیمناکند و میخواهند صدایم را خفه سازند .

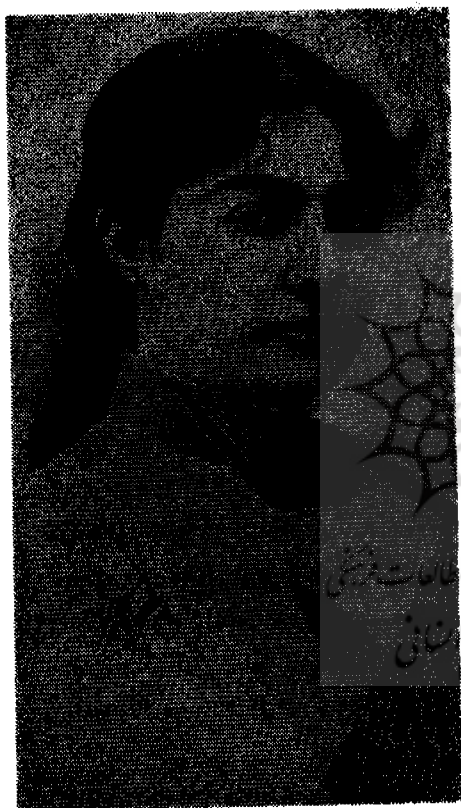
اینان مرا بعنوان فردی موذی و حيله گر معرفی کرده اند در حالیکه من بسادگی و با بصیرت کامل بنام یکی از فرزندان ملت با آنها در مبارزه و کشمکش بوده ام .

مخالفینم همواره مرا بملت بعنوان يك دشمن معرفی کرده اند در حالیکه به کسانیکه مرا میشناسند میدانشد که من از ملت دفاع نموده ام . من بزودی بخواب ابدی فرو میروم و از این حیث وجدانم آرام است .

سروگذشت پرماجر ای تاج السلطنه

دختر ناصرالدین شاه بقلم خودش

-۴-



مثل اینکه در اغلب خانواده‌ها امروز
بیک اندازه راه ترقی برای نسوان باز شده و
می‌توانند دخترها را در مدارس بگذرانند آتیه
آنها را بنور علم و کمال روشن نمایند .
می‌گویند این عیب است برای ماکه دختر ما
بمدرسه برود ! !

و باز در یک همچو روزی آن بیچاره‌ها
را در مفاک هلاک و بدبختی پرورش می‌دهند
و غفلت دارند از اینکه اینها باید مادر اولادها
باشند و اولادهای آنها باید در تحت حمایت
اینها تربیت بشود . . . معلم عزیز من این
خانواده‌ها نیست که اغلب شاید بتمامی علم را
تنگ و عدم علم را افتخار میدانند ! ! پر بی
حوصله نشوید از این جا دو باره شروع
بسرگذشت خود می‌نمایم .

همبازیهای من در اندرون

اولا لازم است شرحی از صورت و اخلاق

طفولیت خود به شما بنویسم من خیلی باهوش و زرنگ بودم و خداوند تمام بالهای سعادت را
از حیث صورت بروی من گشاده بود ، موهای قهوه‌یی مجعد بلند مطبوعی داشتم ، سرخ و سفید
با چشمهای سیاه درشت ، مژه‌های بلند ، دماغی خیلی باتناسب ، و لب و دهن خیلی کوچک
بادندانهای سفید که جلوه غریبی به لبهای کلکون من میداد در سرای سلطنتی که فقط اجتماع
زنهای منتخب شد . خیلی خوشگل بود . . . صورتی خوشگل تر و مطبوع تر از صورت من نبود
در واقع یک بیچه قشنگ قابل پرستش بودم .

همانطور بازیها و محبتهای من تمام شیرین و جالب ناظرین بود و يك قبول عامه در میان زن پدرا و تمام اهل سرای سلطنتی پیدا کرده بودم که تقریباً اسباب زحمت و ناراحتی من شده بود زیرا که در موقعی که برای بازی از منزل خارج شده و خیلی میل داشتم بمیل خود دوندگی و تفریح نمایم. دقیقه به دقیقه دچار خانههایی که عبور و مرور می نمودند شده و آنها برای بوسیدن و نوازش چند دقیقه مرا معطل و از بازی باز میداشتند کمکم در مواقعی که دچار این مسئله میخواستم بشوم فرار کرده با کمال جدیت مشغول دوندگی شده خود را در آغوش دده جان می انداختم و اگر بر حسب اتفاق یکی از این اشخاص مرا عقب کرده بالاخره می بوسید از شدت غیظ آن بوسه را پاك کرده و با چشمهای درشت سیاه خود يك نظر پر ملامت باو می انداختم.

از دختران معقول و نجیب لیکن از اواسط الناس پنج شش نفر همبازی داشتم تمام این دختران سالا از من بزرگتر بودند ولی عقلا از من کوچکتر. زیرا که اغلب در بازیها و دوختن پارچهها و آوردن بعضی اشیاء غلط کاری کرده مرا متغیر می کردند و منم با دستهای کوچک سفید خود آنها را کتک زده پس از کتک با آنها مشغول بازی خود میشدم.

در این جا شرحی از صورت و شمایل این همبازیهای خود بطور اختصار بشما می نویسم و بعد شرحی از اطاق بازی خود و اشیایی که سبب اشتغال در طفولیت من بود.

این دخترها تمام بی سواد و بی ادب، صحبتهای آنها خیلی ساده و بازاری صورتاً یکی دو تا از آنها مطبوع یکی از آنها سفید با موهای طلائی و چشمهای آسمانی رنگ همیشه تفکر محزون خیلی بردبار و حلیم، خیلی مودی و تفتیش کننده و اغلب این دختر غمناک مشغول آوازه خوانی و نغمه سرایی بود. یکی از آنها سبزه با موهای سیاه انبوه و چشمهای درشت و قدری تابدار. خیلی پر حرف و سبک، رقص قابلی و مضحکه عجیبی. تمام ساعات عمر مشغول اختراع حرف خنده داری یا حرکت لغوی و اغلب بقدری آشوب کرده می خندید که اسباب تغیر دده جان و مورد ملامت و لعن واقع میشد. سایر همبازیها همین قسمها مختلف و متفاوت بودند ولی هیچیک قابل معاشرت يك دختر جوانی نبوده بلکه دوری از این قسم معاشرین ضروری بود...

اسباب بازی از هر قبیل هر قسم متعدد برای من فراهم بود لیکن عشق غریبی به موزیک داشتم و خیلی دوست داشتم تمام بازی من با پیانو وارگ باشد...

تمام روزها مشغول بازی و عصرها را حسب معمول بحضور اعلیحضرت تاجدار پدر بزرگوار خود میرقم و اغلب مورد تحسین و تمجید واقع می شدم و بمن نوازش می کردند. و همیشه بمن مرحمت می نمود يك پول طلائی از جیب خود بیرون می آورد و مکرراً می فرمود این دختر خوشگل است و شبیه به شاه زادههای فتحعلیشاهی است. من بقدری از پدرم می ترسیدم که هر وقت چشم باو می افتاد بی اختیار گریه می کردم و هر قدر بمن

نوازش می کرد تسلی پیدا نمی کردم. نه اینکه هیكل پدرم غیر مطبوع بود برعکس خیلی خوشگل و ملامت بود لیکن چون من هیچ مردی را غیر از پدرم نمی دیدم در نظرم این شخص فوق العاده و قابل ترس می آمد... و همیشه آن پولی که از پدرم می گرفتم با کمال ذوق و شغف برای دده جان برده و با اقسام نوازشها به او میدادم دده جان هم مرا بوسیده و وعده می کرد که يك اسباب بازی جدید برای من اکتیاع نماید...

حال لازم است شرحی از تربیت حرمسرای پدرم و عادات و اخلاق آنها برای شما بنویسم البته بمن در موقع مطالعه این تکه خواهید خندید زیرا که شما مرا عالم میدانید ، دکتر در علم همه چیز و با اینکه من در اینجا مجبوراً مهندسی می کنم بنظر تعجب خواهید نگرست اما معلم من شما خوب باید دانسته باشید که شاگرد شما اطلاعاتش از اینها خیلی زیادتر است.

مانده دارد

جریان ملاقات و کلای ...

شاید پشیمانی موجب ناراحتی و شکنجه کسانی گردد که ناشناخته مرا لکه دار و آزرده خاطر ساخته اند و محققاً روزی عذاب وجدانی قاتلینم را از پای خواهد افکند . من از آنها شکایت دارم نه تنفر زیرا تنفریکه الهام بخش آنان میباشد در روحم جایی ندارد . من برای فامیلم که موجب رنج و شکنجه آنان شده ام میگیرم و برای میهنم که او را دوست میدارم خوشبختی و نیل با آزادی از دست رفته را آرزو میکنم.

امیدوارم روزی وطنم باین خوشبختی و آزادی با روحیه بهتر و پیشوایان دیگر دسترسی پیدا کند. من مرگ را بیشتر از زنجیرهای زندان دوست میدارم و با آرامش در انتظار و پذیرش آن هستم زیرا یقین دارم که روحم تا بد زنده باقی خواهد ماند.

پیر لاوال

بیان حقیقت

وزیر نظام معمار باشی :

و دیگر از عامیان آن عصر (عصر ناصری) وزیر نظام معمار باشی دائمی نایب السلطنه کامران میرزا بود. غالباً میگفته از روزی که دندان گذاشته ام خطم پیش آمده. در شب مهمانی عید مولود شاه نایب السلطنه خود برای تنظیمات بسالنها گردش کرده دستور میداد از جمله دستورها بگفته میز بزرگ تا آخر شب زیر چهل چراغ باشد.

نایب السلطنه آنچه در اطاقها گردش میکرد میدید میرزا بزرگ محاسب آشپزخانه با جبه مؤدب در وسط تالار ایستاده حرکت نمیکند پرسید چرا اینجا ایستاده ای جواب داد از وزیر نظام مرا این مأموریت است نایب السلطنه و مجلسیان را بشدت خنده گرفت معلوم شد وزیر نظام میز بزرگ را میرزا بزرگ یافته . مشتری خراسانی وی را هجا گفته:

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| نایب السلطنه امیر کبیر | دائمی شمع ریز یعنی چه |
| او خداوند تیشه و ماله است | میل و اسباب میز یعنی چه |
| می ناب ار که میخورد بخورد | بر لب آب ریز یعنی چه |